

انجیلها از این رژیم و قیحانه درست مانند یک رژیم
 کاملاً عسادی و صحیح صحبت می کنند. غلامی که از
 مولای خود اطاعت نکند « تازیانه بسیار خواهد خورد »
 و ماقبل این آیه را از انجیل لوقا نقل کردیم . بشین طریق ،
 به گفته انجیل ، تازیانه زدن به غلام عیبی ندارد ، ولی آیا
 این دستور انجیل ، که می گوید « گونه دیگر خود را برای
 سیلی خوردن جلوبیر» برای ارباب هم صادق است ؟ البته
 که نه ، چون این دستور خاص غلامان است . به ارباب دستور
 دیگری داده شده است : « غلام بهمصرف خود را بیرون به
 تاریکی بینداز ، آنجا که گریه است و صدای بهم خوردن دندانها »
 و آیا این یک اخلاق دوروبه نیست ؟

هر طبقه استثمارگر می کوشد اخلاقی را به زحمتکشان
 تلقین کند که دست و پای ایشان را ببندد . به آنان تواضع
 و فرمانبرداری و نرمی توصیه می کند : خوشا به سعادت آنان
 که تحقیر می شوند ! و می کوشد تا ایشان را قانع سازد
 که در برابر ظلم و تعدی مقاومت نکنند ولی آیا خود
 استثمارگران از اصول و قواعد این اخلاق برده پرور
 پیروی می کنند ؟ خیر . ایشان اخلاق دیگری دارند ،
 اخلاقی کاملاً متفاوت ، و آن اخلاق بیرحمانه درندگان
 خون آشام است !

طبعاً به صرفه و صلاح استثمارگران است که
 استثمار شوندگان همه چیز را تحمل کنند و دم بر نیآورند.
 در روسیه تزاری خود کلیسا با کمال مهارت از این جمله
 انجیل استفاده می کرد و تعایم می داد که باید در برابر مالکان
 اراضی و سرمایه داران و شخص تزار و ژاندارمهای او نرم
 و مطیع و متواضع بود. «سال قیصر راه قیصر ادا کنید و سال خدا را
 به خدا» (انجیل متی، باب ۲۲-آیه ۲۱)؛ و روحانیون
 با استفاده از هزارن منبر، بطرزی پیگیر و خستگی ناپذیر
 لزوم عمل به این دستور انجیل را به هزاران هزار دهقان
 «سرف» و سپس به کارگران و کشاورزان، که خود زندگی
 همه ایشان را به قیام علیه رژیم تزاری و ظلم و ستم مالکان
 اراضی و سرمایه داران سوق می داد، گوشزد می کردند.

«مسئله اخلاق را به هر نحو تعبیر کنیم ناگزیر به این
 نتیجه می رسیم که انجیلها آزار به نفع طبقات استثمارگر
 حل می کنند. آیا کارگر باید به نیروی شخص خود ایمان
 داشته باشد؟ آیا باید فعال و جسور باشد؟ آیا لازم است
 برای يك زندگی بهتر مبارزه کند؟

حال ببینیم انجیلها چگونه به این مسائل جواب
 می دهند؟ همه اخلاق انجیلی در خطابه «موعظه بر سر کوه»
 تشریح شده و این اخلاق در حقیقت يك ایده ثولوژی فشرده

برده داری است: خوشحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت
 آمان از آن ایشان است * (انجیل متی، باب ۵، آیه ۳).
 «مسکینان در روح» یعنی مردم ضعیف النفس و ترسو و
 احمق. خوشحال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد *
 (ایضاً - آیه ۵). «حلیمان» یعنی فرمانبران؛ یعنی آنهایی
 که مثل گاو به یوغی که بر گردن دارند بی اعتنا هستند و
 به شلاق خوردن خو گرفته اند. مسلماً کارگرانی مانند آنها
 مطیع و حلیم و مسکین در روح، که حتی قادر به تشخیص
 علت واقعی رنج و ادبار خود نباشند بهتر به درد استعمار
 گران می خورند. بدیهی است برای آنان کارگرانی لازم
 است که از کار فرما نخواهند شرافت انسانی ایشان را
 محترم بشمارد و به فکر ارتقاء نباشند. و مخصوصاً انجیل
 به دستة اخیر هشدار می دهد که «... و هر که خود را بلند کند
 پست گردد». (انجیل متی، باب ۲۳، آیه ۲۲) بالعکس،
 هر که خود را فروتن سازد سرفراز گردد * (ایضاً همان آیه)
 بنابراین، ای غلام، در جلو ارباب پست شو و پیش
 پای او در لجن بجز، زیرا پس از مرگ سرفراز خواهی
 شد ...

پیش از صد سال پیش، حکیم الهی فرانسوی موسوم به
 لامنه Lamenaïs نظری خاصی وضع کرد که به موجب

آن تعالیم انجیل يك برنامه سوسیالیستی شمرده شد و گفتند که اگر طبقه کارگر بخواهد پیروز شود ناگزیر باید آن تعالیم را بپذیرد. «لامنه» شاگردان و هوادارانی نیز یافت. این «سوسیالیزم مسیحی» هر چند نقش مهمی در زندگی سیاسی بشر بازی نکرد مع هذا در تمام اروپا رواج یافت. «سوسیالیست‌های مسیحی» در زمانی ظهور کردند که طبقه کارگر اروپای غربی پرچم مبارزه علیه سرمایه‌داری را برمی افراشت. روحانیون به عیان می‌دیدند که طبقه زحمتکش از رژیم استثمارکننده به دل می‌گیرد، و احساس می‌کردند که تدریج که وجدان طبقاتی کارگران پیشرفت می‌کند به جنبه دروغ‌آساز معتقدات مذهبی پی‌می‌برند. بایستی وسیله‌ای پیدا کرد که طبقه کارگر را از طریق انقلاب منحرف سازد. آنگاه بود که قسمتی از روحانیون به این «مانوور» متشبث شدند. رباکارانه علیه بانکهای بزرگ و ثروتمندان پانخاستند و در صدد برآمدند تا اعتماد کارگران را به خود جلب کنند. می‌گفتند: شما ای کارگران که با سرمایه‌داری دشمن هستید بدانید که انجیل نیز دشمن سرمایه‌داری است؛ لیکن درمان درد با مبارزه با رژیم سرمایه‌داری میسر نمی‌شود بلکه باید از اصول انجیلی عشق به هم‌نوع و حفظ صلح و صفا در بین

طبقات پیروی کرد.

این «نزه» مذهبی آشتی دادن طبقات که مضر بحال کارگران است امروز هنوز تبلیغ میشود.

پس از انقلاب اکتبر، قسمتی از روحانیون ارتدوکس که نام «کلیسای زنده» بر خود نهاده بودند دست به تبلیغ «سوسیالیزم مسیحی» زدند. آ. و. ودنسکی A.V. Vedenski دانشمند الهی که رهبر و مغز متفکر این مکتب بود ادعا می کرد که انجیلها کتابهای سوسیالیستی هستند و عیسی خود اول سوسیالیست برده است. اومی گفت: «کتب مارکسیستی همان انجیلها هستند که با کلمات بی دینان نوشته شده اند!»

ودنسکی بانقل اختیاری آیاتی از انجیل می کوشید تا نظریه خود را ثابت کند. اومی گفت: انجیل اعلام کرده است که تمام آدمیان با هم برادرند، بنابراین اگر همه آدمیان باهم برادرند پس نباید به غنی و فقیر تقسیم شده باشند، و نتیجه می گرفت که انجیل برای يك جامعه بدون طبقات نوشته شده است. ضمناً به گفته می افزود که مسیح به هیچ وجه طرفدار عدم مقاومت در برابر بدی نبوده است. برعکس، اگر او به دست خود کسبه را از معبد بیرون نراند؟ و اگر لئو تولستوی مدعی شده است که مسیح طرفدار عدم مقاومت بوده بهمانی است که به مسیح زده

است. حتی و دنسکی در ضمن يك جلسهٔ مباحثه اظهار کرده است که: «مشکل است بهتانی و قبحانه تر از آنکه تولستوی به مسیح زده است به کسی زد.»

تولستوی نویسندهٔ معروف روسی در زمان خود به مخالفت با مذهب که کلیسای ارتدوکس با کمک پلیس تبلیغ می کرد برخاسته و در يك جان نوشته است: «مذهب که امروز ارباب کلیسا تبلیغ می کنند و به مردم تلقین می نمایند نه تنها دروغ است بلکه فریب رذیلانه است.» تولستوی خود منکر جنبهٔ الوهیت عیسی و تولداو از دم روح القدس و نیز منکر کلیهٔ «چیزاتی بوده است که در انجیلها آورده اند. او همچنین منکر این بوده است که انجیلها «کلام خدا» هستند. او امامت قدیم بوده است که آنچه اصل است در انجیلها می توان یافت و اصل همان «قرارات يك زندگی خوب اخلاقی است:» از «بچکس مرنج، به فساد تسلیم شو، قسم مخور، علیه کسی دعوا مکن، جنگ مکن.» اصل، یعنی آن چیزی که به نظر تولستوی اس اساس انجیل و مبنای اخلاق بشمار می رود این است که در قبال بدی به زور متوسل نشوند. تولستوی می نویسد: «در برابر شریرها از خود دفاع مکنید! اصلا در هیچ موردی از خود دفاع مکنید! هرگاه کسی بر گونهٔ راست تو سیلی زد گونهٔ چپ

را نیز به او عرضه کن! حتی در برابر سنگ‌ها از خود دفاع مکن و از ممنوعیت نیز در برابر سنگ‌ها دفاع مکن. مگر انجیل نمی‌گوید که «در برابر بدی مقاومت مکن! این بدان معنی است که در برابر سنگ‌ها نیز مقاومت مکن!

و دنسکی معتقد بود که این نوع تفسیر از انجیل غلط است ولی نمی‌توانست این حرف را از بیخ و بن نفی کند، زیرا واقعاً انجیل‌ها رویهٔ عدم مقاومت در برابر بدی را تبلیغ می‌کنند. راست است که در انجیل‌ها مطالب خلاف آن نیز می‌توان یافت - مثلاً تهدید و لعن و نفرین به کسانی که اعتقادی غیر از مسیحیت دارند - ولی ما قبلاً تناقض‌های موجود در اخلاق انجیلی را روشن نمودیم و باید بگوییم که معهداً بطور کلی این‌گونه تناقض‌ها را به موعظت مربوط به عدم مقاومت در برابر بدی و به تحقیر نفس می‌چسبانند. دلیل این مطلب این است که ایده‌های انتقام‌جویی (چشم‌به‌ازای چشم و دندان‌به‌ازای دندان) قبلاً در وصایای قدیم (توراة) وجود داشته و حال آنکه فکر بخشایش کلی و عدم مقاومت در مقابل بدی نخستین بار در ادبیات مسیحی و مسلماً در انجیل‌ها مطرح شده است. بنابراین ادعای دنسکی مبنی بر اینکه انجیل‌ها تبلیغ عدم مقاومت

نمی نمایند کاملاً غلط است. باری، محتوای مکتب انجیلی ادعای مبتنی بر وجود تطابق بین معتقدات مسیحی با ایده نولوژی سوسیالیستی را کاملاً رد می نماید.

هدف و منظور از آن «برادری» که در انجیلها تبلیغ شده است حذف سیستم طبقات نیست بلکه برعکس، حفظ و ادامه تقسیم جامعه به طبقات است. انجیل برادری بین ثروتمندان و فقیران و بین استثمارگران و استثمارشوندگان را تبلیغ می کند اما به این شرط که فقیران که امکان بدبخت و فقیر و استثمار شده باقی بمانند و ثروتمندان وضع استثمارگری خود را حفظ کنند. به عقیده انجیل، ایلعازر فقیر «برادر» آن ثروتمندی است که بر آستانه در خانه اش افتاده بود، اما هر چه انجیل بیهوده در این «برادری» اصرار بورزد بهبودی در وضع ایلعازر پیدا نمی شود، یعنی او همچنان فقیر و بیمار و گرسنه باقی می ماند. مسلماً آن مرد ثروتمند اعتراضی به این مسئله نمی کند که ایلعازر او را برادر خود بنامد، برعکس، به نفع او است که فقرا او را به چشم «برادر» خود بنگرند و در صدد بر نیایند که سودهای کلان و قدرت او را از دستش بیاورند. استثمارکنندگان از هر صنف و طبقه، همیشه این گونه «برادری» را به طیب خاطر پذیرفته و آن را بهترین وسیله

برای تحکیم قدرت و سلطه خود بحساب آورده اند. آیا سوسیالیزم همین است؟ مسلمانان! برعکس، این طرز فکری است که کاملاً بر ضد سوسیالیزم است.

منظور از چند جمله ای که در انجیلها علیه ثروت مندانی می توان یافت به هیچ وجه جمله به رژیم استعمار نیست. هواداران «سوسیالیزم مسیحی» با تمام وسائل می کوشند در باره این واقعیت سکوت کنند که هدف ایده نولوژی انجیلی آشتی دادن ستمکشانشان با ستمگران بوده و می خواهد بهر قیمت که ممکن شود ظلم و جور را پابرجا بدارد و وضع مسلط اجحاف کنندگان را محفوظ نگاهدارد.

بیش از صد سال پیش یکی از دانشمندان علم اقتصاد در جواب به یک نویسنده مرتجع آلمانی که معتقد بود «اصول اجتماعی مسیحیت بحال کارگران مساعد است» در رساله انتقادی شدیدی به رد آن اصول که مبنی بر احکام انجیلهاست پرداخت و چنین نوشت:

«اصول اجتماعی مسیحیت، بی پرده و عریان، مبلغ بزدلی و بی غیرتی و تحقیر شخصیت خود و خوار شمردن نفس و فرمانبرداری و پستی است و تمام آن صفاتی را که طبقات زیر دست لازم دارند تادر ایشان به چشم ته مانده و رسوب کثیف اجتماع ننگرند نفی می کند. جسارت و

اعتماد بنفس و غرور و استقلال رأی بسیار مهمتر از نان هستند. بر اصول اجتماعی مسیحیت انگ نیرنگ و دورویی زده اند و حال آنکه طبقه زحمتکش انقلابی است.

موعظه تحقیر شخصیت خود و فرمانبری و فنا فی اله شدن که ریشه و عصارهٔ ایدهٔ ثولوژی انجیلی را تشکیل می‌دهد با روحیهٔ زحمتکشان انقلابی سازگار نیست.

بعلاوه، هیچگاه يك مرد واقعاً پیشرفته و روشنفکر نمی‌توان یافت که چه در زندگی خصوصی و چه در زندگی اجتماعی خود بتواند این اصل را سرمشق قرار بدهد. اخلاق صحیح آن است که شرافت انسانی را به سطح بالاتری ارتقا دهد نه اینکه آن احساس را در آدم خفه کند. بنابراین تبلیغ انجیلی تحقیر ارادی شخصیت خود و عدم مقاومت در برابر بدی هیچگونه وجه اشتراکی با ایدهٔ ثولوژی انقلابی سوسیالیزم و حتی با اخلاق هر فرد انسانی که برای شخصیت خود احترام قائل باشد ندارد.

انجیلها و تاریخ بشریت

چرا مذهب انجیلها مذهب غالب
مردم امپراتوری روم گردید؟

وقتی مسیحیت ظهور کرد رقیبان بیشمار داشت .
در آن دوران که یکی از علمای بزرگ علم الاجتماع آن را
«عصر تفرقه از نظر اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی»
خوانده است مذاهب مختلف در امپراتوری روم پا گرفته
بودند. مسیحیت ناگزیر گردید با مذهب مهرپرستی (میترا)
که بدو آدر ایران ظهور کرده و سپس در بسیاری از مناطق
امپراتوری وسیع روم رواج یافته بود رقابت و مبارزه
بسیار سختی داشته باشد. با این وصف، از اوائل قرن
چهارم میلادی مسیحیت مذهب غالب یعنی مذهب رسمی
مردم امپراتوری شده بود. تعالیم انجیل که مسیحیت بر
مبنای آنها استوار است تبدیل به نیروی عظیمی شده بود.
حال چگونه و چرا مذهب انجیلها مذهب غالب و رسمی
امپراتوری روم گردید؟ چه شد که توده مردم آن را بر سایر

مذاهب ترجیح دادند و چه حسنی در طریقت انجیلی می دیدند؟
 علت این بود که مسیحیت برای قشرهای مختلف
 مردم قابل قبول آمد.

غلامان و دهقانان و صنعتگران پاکباخته و همه مردم
 گرسنه و غارت شده تسلائی خاطری در انجیلهای می جستند.
 یکی از دانشمندان علم اقتصاد می نویسد که در آن دوران
 در تمام طبقات اجتماع مردمی بودند که از بدست آوردن
 آزادی خود مأیوس شده بودند و لاجرم در پی يك آزادی
 معنوی می گشتند، لیکن «اکثریت عظیم کسانی که آرزوی
 چنین تسکین و تسلائی روحی را در سطح وجدان بشری
 در دل می پروردند و از دنیای ظاهر و ملموس به دنیای باطن
 می گرویدند ناگزیر از بردگان بودند.»

ستمیدگان از پیدا شدن بهبودی در وضع فلاکت بار
 خود و از واژگون کردن ستمگران نا امید بودند و اینک
 مسیحیت يك امید واهی به پیروزی به ایشان می بخشید،
 لیکن مسلماً نه در «این دنیا» بلکه بعداً. «... مسیحیت
 مضراب خود را بر سیمی کشیده بود که صدای آن می بایست
 در دل‌های بیشماری طنین اندازد». این دین نو ظهور می گفت
 که نجات دهنده‌ای پیدا شده است و همه چیز را درست
 و اصلاح خواهد کرد و مردمان را نجات خواهد بخشید.

بنابر این غم هیچ چیزی را نباید خورد و در پی تغییر هیچک
از ارکان نظام اجتماعی موجود نباید برآمد و هر چیزی به
همان وضع که هست نیکو است. این « منجی » بزودی
برای بار دوم ظهور خواهد کرد و آنگاه همه کارها درست
خواهد شد. او يك دادگاه فرجامی (قیامت) که نظیرش
را هیچکس هیچگاه ندیده است تشکیل خواهد داد و همه
ستمکاران را به جهنم در خواهد انداخت: بنابر این اعتراض
به تبه کاریهای نظام برده داری بیهوده است و کافی است
انتظار بکشند، بخصوص که این انتظار چندان بطول نخواهد
انجامید. مگر در خود انجیل این نکته به صراحت بیان نشده
است که: «هر آینه به شماسی گویم تا این همه واقع نشود این طایفه
(نسل) نخواهد گذشت*» (انجیل متی، باب ۲۴، آیه ۳۴).
بدین گونه منجی موعود هر چه هم دیر بیاید در زمان حیات
نسل بعدی باز خواهد گشت و به انتظار باز آمدن او کافی
است ایمان داشته باشیم و دعا کنیم و بخصوص صبر
پیش گیریم...

این طرز فکر با روحیه ستمکشان آن عصر، که در
نبردهای طبقاتی پی در پی شکست می خوردند و از تأمین
يك زندگی بهتر برای خود و به دست خود مأیوس شده
بودند، کاملاً سازگار بوده

در حین ظهور مسیحیت، در بین طبقات مالداران اتباع امپراتوری روم نیز وضع روحی خاصی وجود داشت که برای پیشرفت عقاید مسیحیت مساعد بود. بحرانی که در قرون اول میلادی بر جامعه برده دار رومی مستولی شده بود از این نظر موقعیت بسیار مساعدی به وجود آورده بود. برده داری خود برای پیشرفت و توسعه وضع اقتصادی مانعی شده بود. تا مدتی نظر به افزایش روز-افزون تعداد غلامانی که در جنگهای پی در پی امپراتوری روم با دشمنانش اسیر می شدند تولید افزایش یافته بود. کم کم کار غلامان تمام زمینه های اقتصاد را در بر گرفت و لذا هنگام آن فرا رسید که برای پیش بردن وضع اقتصادی وسائل فنی جدیدی به کار بیندازند. و مادام که کار کشیدن از غلامان بر همه زمینه های اقتصاد حاکم بود پیشرفتی در صنایع حاصل نمی شد. غلامان چون مطلقاً نفعی در حسن پیشرفت تولیدنداشتند ابزار و تأسیسات موجود را، هر چند هم بسیار ساده و بدوی بود، خراب می کردند و این خود مبنای اقتصادی بحران لاعلاجی بود که روز به روز بر اقتصاد امپراتوری روم - که تنها متکی به کار غلامان بود - بیشتر سایه می افکند.

توده های غلامان که دائم در جوش و خروش و

طغیان بودند اکثریت عظیم سکنه شهر هاوده های امپراتوری را تشکیل می دادند. از طرفی، آزادگان شهر نشین بیشماری نیز بودند که مالدار نبودند و اینان با دهقانان و صنعتگران ورشکسته گروه غیر قابل اعتمادی از نظر طبقات حاکمه تشکیل داده بودند.

در کشورهای تسخیر شده دست و میان، شورشهای ملل به بند کشیده پشت سر هم به وقوع می پیوست. بالاخره امپراتوری روم در قرن اول میلادی ناگزیر بود با فشارهای مداوم قبایل وحشی ژرمن، که به تعداد بیشماری در مرزهای شمالی مستقر شده بودند و از فرصت مساعدی برای حمله به سرزمین های امپراتوری استفاده می کردند، مقابله کند. در چنین محیطی طرز تفکر برده داران رومی طوری بوده که بخوبی از مسیحیت استقبال کرده است.

این طرز تفکر بسیار ضد و نقیض بوده است. برده داران رومی می کوشیده اند تا هر چه بیشتر و بی آنکه به فکر آینده باشند از همه لذتهای ممکن الوصول زندگی بهره مند شوند. در آثار نویسندگان رومی این عصر، شرح فسق و فجورها و خوشگذرانی ها و حیف و میل های نامعقول مبالغه ناکفایت در راه تفریحات عجیب و غریب و کوشش در یافتن شیوه های تازه برای برانگیختن شهوت های مرده

و هوسهای فرو نشسته بسیار داده شده است، لیکن این افراط کاریهای خلاف اخلاق از حدت اندوه جانگامی که بر اثر درك بحران لاعلاج حاصله در نظم موجود دلها را کدر کرده بود نمی کاست .

در این موقعیت، مردم پیش از پیش به مذهب روی می آوردند. نه تنها ستمکشان بلکه ستمگران نیز هر نوع خرافه‌ای را می پذیرفتند و چون از مذاهب باستانی رومی راضی نبودند در پی معتقدات نوی می گشتند و آن را از کشورهای مختلف مفتوحه، از جمله از کشورهای مشرق زمین اقتباس می کردند. خدایان ملت‌هایی که رومیان به بند کشیده بودند کم کم در میان سردمداران حاکمه این امپراتوری جهانی رسوخ می کردند و پذیرش می یافتند . ایزیس الهه مصری، خدایان یونانی، میترا خدای ایرانی و آدونیس و سیبل خدایان سوری و آسیای صغیر پیروانی در میان برده داران رومی می یافتند ، این پیروان برای بسیاری از آن خدایان معبدها می افراشتند و قربانیهاتقدیم می کردند. آزادی مذهب و چشم پوشی نسبت به انواع مختلف اعتقادات در امپراتوری روم رسمی دیرینه بود و هرگز هیچکس را مادام که علیه نظم اجتماعی موجود قدمی برنداشته بود به خاطر عقیده خاصی تعقیب نمی کردند .

بدین جهت تنوع عظیمی در معتقدات مذهبی وجود داشت و حتی اغلب اوقات اشخاصی بودند که خدایان مذاهب مختلف را می پرستیدند و نیایش می کردند. مع هذا طبقات حاکمه بیش از پیش به این مسئله توجه پیدا کرده بودند که امپراتوری روم برای قوام و تحکیم یکپارچگی خود احتیاج به يك مذهب واحد دارد.

این امپراتوری جهانی بر اثر تناقضات داخلی خود پاره و تجزیه شده بود و تنها يك مذهب واحد و مشترك برای همه اقوام و ملل متنوعی که این امپراتوری را تشکیل می دادند می توانست یکی از طرق جاوگیری از تجزیه و تلاشی آن باشد. اما هیچیک از مذاهب موجود نمی توانست این نقش را بازی کند. تنها مسیحیت خصوصیتی داشت که آن را برای انتخاب شدن بعنوان مذهب واحد و رسمی امپراتوری روم مناسب جلوه می داد.

مذهب مسیح با اصرار و ابرام تمام تأکید می کرد که فرقی بین «یونانی و یهود» نیست و همه اقوام در نظر خداوند برابرند و به يك سان مسئول گناه اولیه آدم و حوا هستند و همه به دست عیسی مسیح نجات خواهند یافت. بنابراین این مذهب، دیگر نه با فلان و بهمان قوم یا قبیله بلکه با تمام آدمیان سروکار داشت و همین خود

باعث شد که آن را بعنوان مذهب مشترك کلیه ملل امپراتوری روم پذیرند.

در بسیاری از مذاهب آن عصر، پیروان بایستی آداب و مراسم بیشمار و متنوعی بجا بیاورند که در آن میان، قربانی و اغلب نیز قربانیهای انسانی نقش عمده‌ای داشت. مردمی که به مراسم يك مذهب خاص عادت کرده بودند بسیار بزحمت ممکن بود مذهبی تازه و آداب و مراسمی تازه را که بهر حال برای ایشان غیر عادی و بیگانه و متعدد بود بپذیرند. از این نظر نیز دین مسیح از سایر ادیان راحت‌تر بود، چه، در واقع این مذهب فقط ادای مراسم قلیل و آسانی را از پیروان خود می‌خواست. مثلاً بجای قربانیهای بسیار مشکل و با آداب پیچیده و اغلب گرانبها، مسیحیت فقط آداب تناول القربان (Communion) را که بسیار ساده بود و هیچ خرجی نداشت می‌خواست. سادگی آیین مسیحی در مقایسه با سایر ادیان باستانی یا شرقی به مقیاس وسیعی در نفوذ این مذهب نو ظهور در میان توده‌ها دخیل و سهیم بوده است.

در چشم برده داران امپراتوری روم، مسیحیت اهمیتی خاص داشت، زیرا این مذهب می‌توانست ایشان را در آرام کردن، عناصر سرکش و ناراحت یاری دهد،

والحق هم که بسیار یاری داد. تعالیم انجیل در مورد عدم مقاومت در برابر بدی و تبلیغ انتظار غیر فعالانه در راه ظهور دوم مسیح تمام «خستگان و گرانباران» را مجبور می کرد که بی آنکه دست از پا خطا کنند وضع اسف انگیز خود را تحمل نمایند. با تبلیغ برادری و عدم مقاومت در برابر بدی می توانستند دست و پای غلامان را ببندند.

شورش غلامان و بطور کلی عصیان مستمکشان تنها با نیروی اسلحه خفه نمی شد.

امپراتوری روم کشورهای بیشماری را تسخیر کرده بود که ملل آنها حاضر نبودند به آسانی گردن به زیر یوغ رومیان بدهند. ناچار علیه فاتحان رومی قیام می کردند، و دولت روم برای سرکوبی این شورشها با مشکلات فراوان مواجه بود. با تبلیغ اصول معتقدات انجیلیها امکان داشت مذهب مشترکی را که با احکام آن عدم مقاومت در برابر فاتحان و تحمل بردبارانه یوغ اسارت آموخته می شد به تمام ملل به بند کشیده تحمیل کرد.

به همان سهولت که ملل مختلف اسیر شده بدست امپراتوری روم همراه با از دست دادن استقلال خود ایمان به خدایان باستانی و منجی و ملی خویش را نیز از دست می دادند مسیحیت در میان ایشان شیوع می یافت. مسیحیت

مذهب تازه‌ای بود که در ابتدا به هیچ گونه آداب و مراسم مزاحمی وابسته نبود. این مذهب تنها با «یونانیان و یهودیان» سروکار نداشت بلکه خطاب او به همه اقوام و ملل بود بی آنکه فرقی مابین ایشان قائل شود. بدین سبب است که از تمام مذاهب، تنها مذهب مسیح برای تحکیم و تثبیت سلطه استعمارگران در آن اوضاع پیچیده و نابسامان روم مناسب‌تر تشخیص گردید.

برده داران معتقدات انجیلی را

پذیرفتند

مسیحیت ابتدا در میان طبقات ممتاز رسوخ کرد. قشر اداره کننده اجتماعات مسیحی بسرعت غنی می‌شد. کم‌کم دیده شد که دستگامی عظیم بوجود آمده است. این دستگاه کلیسا بود که روز به روز بر نفوذ و قدرت و ثروت آن افزوده می‌شد. در طی مدت دو قرن، مسیحیت که ابتدا مذهب ینوایان و ستمکشان بود تبدیل به مذهبی غالب گردید که آهنگ آن را نه غلامان و مستمندان بلکه برده داران مینواختند. مسیحیت دژ خلل ناپذیر دولت طبقه استعمارگر برده دار شد و از آن پس بایستی تکیه گاه فکری و ایده‌تولوژیکی فنودالها و سرمایه دارها گردد.

از آغاز قرن چهارم میلادی قسطنطنین اول امپراتور روم از میان تمام مذاهب به مسیحیت مقام و منزلتی خاص بخشید و کم کم با دادن انواع و اقسام امتیازات، موقعیت ممتازی برای آن به وجود آورد. او شخصاً مسیحی نبود ولی مسیحیت را کاملاً تحت حمایت و حتی تحت رهبری خود گرفت. قسطنطنین اول، از جمله، شورای کلیسا را در «نیه» اداره کرد و به دستور او بود که رساله «رمز ایمان» *Symbole de la foi* تدوین و مورد قبول واقع گردید. پسرش کنستان اول اجرای علنی مراسم مذهبی سایر ادیان یعنی ادیان «بت پرستی» را منع کرد و متخلفین را به کیفر مرگ می‌رسانید.

می‌توان گفت که بالاخره در انجیلها احکام متعددی آمده است که مستقیماً به ثروت و تجمل تاخته و حتی به اغنیا توصیه کرده است که اموال خود را بین فقرا تقسیم کنند. اغنیا چگونه می‌توانستند بر چنین حکمی صحه بگذارند؟ آیا ایشان واقعاً اموال خود را بین فقرا تقسیم کردند؟

خیر! به هیچ وجه چنین نشد! مثل ابلعازر برده داران را که در ناز و نعمت غوطه‌ور بودند متنبه نکرد و از اندرز شوراها و کلیسا که اغنیارا به تقسیم اموال خود بین فقرا

دعوت می کرد ککشان نگزید. آنان انجیلهارا به معنایی که بحال خودشان مساعد بود تفسیر کردند و فهمیدند که وقتی در انجیل گفته شده است «بدا بحال اغنیا!» فقط برای این است که فقرا را دلداری دهند و روح انقلابی را در ایشان بکشند. از طرفی، حکم دیگر انجیل که به فقرا اندرز می داد در برابر استعمارکنندگان خود زانو بزنند برای خود استعمارگران کاملاً صریح و روشن و قابل قبول بود.

بعلاوه، اغنیا همیشه استطاعت این را داشتند که با دادن هدیه و پیشکشی به روحانیون و نذر و نیاز به معابد خداوند و اجیر کردن اشخاص برای دفاع از خود و برای خواندن نماز و دعا بجای ایشان و با دادن صدقه به فقرا جایی در بهشت برای خود بخرند. یکی دیگر از علمای اقتصاد در این باره می نویسد:

«...مذهب به کسانی که از دسترنج دیگران زندگی می کنند می آموزد که در زندگی دنیوی خیر و نیکوکار باشند و به ایشان پیشنهاد می کند که زندگی استعمارگرانه خود را با پرداخت مبلغ ناچیزی تطهیر کنند، و نیز پروانه ورود به بهشت خدا را به قیمت نازل به ایشان می فروشد...»
از طرفی ریاکاری انحصار به مذهب مسیح ندارد، چه، امثله ای از این اخلاق را در اصول سایر ادیان و در

احکام فلسفی فلاسفه آن عهد نیز می توان یافت . سه نك Seneque فیلسوف رومی ، خود مسیحی نبوده اما فلسفه ای که تبلیغ می کرده از بسیاری جهات با تعالیم انجیلها که بعد از او پیدا شده اند شبیه است . یکی از علما درباره «سه نك» می نویسد: «در حالی که او بینوایی چون ایلعازر را نمونه قرار می دهد خود در واقع نمونه ثروت و تجمل است . «سه نك» ثروت بیشماری بصورت املاك و قصور و غلام و غیره داشته و در تجمل و خوش گذرانی و آسایش عمر بسر می برده است . معهذا این وضع مانع از این نبوده است که او در آثار خود از امساک و کف نفس و فقر ستایش کند . بدیهی است با چنین نمونه های بارز دورویی و رباکاری که اغیا در جلو چشم خود داشتند می توانستند بی ترس و تشویش تعالیم انجیل را بپذیرند .

انجیل بخشایش بر توهمین و تعدی و عدم مقاومت و عشق به هم نوع را تبلیغ می کرد ، بنابراین می توان اندیشید که اثر اشاعه این تعالیم ملایم شدن خلق و خوی پیروان و قطع جنگها و نزاعها بوده باشد ، لیکن می بینیم که به هیچ وجه بهبودی در وضع حاصل نشده است . در میان امپراتوران مسیحی کسانی بوده اند که از امپراتوران بت پرست بمراتب ظالم تر و شقی تر بوده اند . کافی است از امپراتور تئودوز

کبیر نام ببریم که فرمان داد پانزده هزار نفر از سکنه شهر سالونیک را تنها به جرم اینکه حاکم ظالم خود را کشته بودند سر ببرند. مورخ انگلیسی جان رابرتسون، می نویسد: «هیچ امپراتور بت پرستی چنین کاری نکرده است، حتی خود نرون نمی توانست اینهمه مسیحی را بکشد.»

حتی در آن عصر، معتقدات مسیحایی مانع نبود از اینکه ده ها هزار نفر را یکجا سر ببرند. «همنوع خود را دوست بدار ولی اگر لازم شد او را بکش!» پیشک امپراتور تئودوز از این احکام اطلاع داشت که: «در برابر بدی مقاومت مکن، بر توهین و تعدی بیخشای، رحیم و مهربان باش، هیچکس را داوری و محکوم مکن!» و محتمل است که خود بارها این اصول را برای کسان دیگری تکرار کرده باشد. معذرا این امر مانع نشده است از اینکه او مرتکب سیاه ترین جنایتها بشود.

اسقف اعظم سیریل Cyrille فرمان داد تا هیپاتی Hypatie زن فاضله یونانی را بکشند. جمعی از کشیشان مسیحی آن بانوی دانشمند را در یکی از کوچه های اسکندریه قطعه قطعه کردند.

امپراتور والانتینین Valentinien نیز که مسیحی بود کسانی را که به عقیده خود مقصر می شناخت در حضور

خویش به جلو خرسها می انداخت .

و همه این تبه کاریها به دست مسیحیان انجام شده است، مسیحیانی که ندهای انجیل مبنی بر بخشایش و عدم مقاومت و عشق به همنوع را قبول داشتند . ایشان بدان جهت این ندها را تأیید میکردند که به دردشان می خورد و خدمات بزرگی به ایشان می کرد .

ستمکشان امپراتوری روم تعالیم انجیلی مشعر بر عدم مقاومت و تحقیر نفس را در مغز خود جاداده بودند و این خود اثر مضاعف داشت، چه، از یکطرف روح انقلابی را در توده ها خفه میکرد اراده مبارزه جویی را در ایشان فلج می نمود و از طرف دیگر به بهره کشان کمک می کرد تا وضع خود را تثبیت نمایند .

از آن پس نیز در تمام طول تاریخ بشریت، معتقدات انجیلی همین نفوذ شوم را اعمال کرده است .

ما در این جزوه مختصر درباره جزئیات این مسئله دامنه دار بحث نمی کنیم و فقط به ذکر ملاحظاتی چند اکتفا خواهیم نمود .

پاپ جانشین پطرس حواری

در رأس کلیسای کاتولیک رومی مردی قرار گرفته